شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال شانزدهم
۱۵ شهریور ۱۴۰۳
۱ ربیع الاول ۱۴۴۶
شماره ۴۳۰۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

امام رضا(ع):

از امام رضا(ع) درباره ویژگی زاهد پرسیده شد، امام فرمود: به کمتر از قوت خود بسازد، آماده مرگ باشد و از زندگی ملول.

نثر الدرّ: ج ۱ ص ۳۶۱.

حدیث

ای نام دلربات دوای فقیرها

چکامه

بایدشکست ساغر و از می وضو گرفت باید ز دست بانی باده سبو گرفت
از عرش آمده است، زمین آبرو گرفت هر عاشقی که باده خود را از او گرفت،
گفته است اینکه از همه دلبران سر است نامش رضاست، زاده موسی بن جعفر است
گیسو کمند، خوش قد و بالا و محشری کارت شده است از همه خلق دلبری
پیغمبری و حضرت زهرا و حیدری یعنی صفات حضرت حق را تو مظهری
ای نام دلربات دوای فقیرها اصلا رسیده ای تو برای فقیرها
باید که سر دهیم همه بی مقدمه روحی فداک یابن علی، یابن فاطمه
با عشق تو ز هول قیامت چه واهمه سلطان ماسوایی و عبد تو ما همه
ما سال هاست ریزه خور سفره توایم هشتم امام! ما همه آواره توایم
مجنونم و جنون دل زار بی حد است جانم ز دوری حرمت بر لب آمده است
مثل کبوتری که به امید گنبد است اصلا دوای این دل بیمار مشهد است

علی اکبر لطیفیان

اول شخص

حاج محمد، دستش به خیر بود

چهار روایت از مددجویان «بنیاد خجسته» به بهانه سالروز درگذشت حاج محمد خجسته باقرزاده، بنیان گذار این خیریه و حامی بیماران کلیوی خراسان رضوی



آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

چاه عمیق هزینه های درمان

زل زده به جریان خون سرخش توی لوله باریکی که می رسد به دستگاه دیالیز. دستگاه بزرگ سفیدرنگی که دارد جورکلیه های از نفس افتاده اش را می‌کشد. خون، آرام آرام از سمتی به دستگاه می ریزد و از سمت دیگر، پاک و پاکیزه بیرون می آید و برمی‌گردد توی رگ هایش. عینِ سه چهار ساعتِ دیالیز را، زل زده به این تکرارِ قرمزرنگ و هنوز نمی تواند باورکند چطور این یک کف دست کلیه، سمت و سوی زندگی اش را عوض کرده است. این دست ها روزی دست های خستگی ناپذیری بودند که آجر به آجر دیوار خانه ها را بالا می برد و آخر روز نان حلال می برد خانه. با همین دست ها، برای دخترکوچکش دفتر نقاشی و مداد رنگی و کیف می خرید. همین دست هایی که حالا ضعیف و ناتوان شده، به قدر وسع جیبش، کیسه های میوه و برنج و گوشت می آورد خانه. اما چاه عمیق هزینه های درمان، انگار خیال پرشدن نداشت. هرچه توی تمام این سال ها ریال به ریال جمع کرده بود، همه بابت هزینه های درمان ازکفش رفت. نه پولی مانده بود نه جانی. حاج محمد دستی از سوی خدا بود. روزی که پایش به بنیاد باز شد، انگار سایه یتیمی از سرش رفت. یکی پیدا شد، دست های رنجورش را بگیرد تا کمری راست کند. اما امروز هرقدر به سیاهی های سردر بنیاد خجسته نگاه می‌کند، باور نمی‌کند که برای دومین بار یتیم شده است.

پای چرخ زندگی

صدای چرخ خیاطی پیچیده توی سکوت کارگاه. اگر می شد صدای توی سر زن ها را بلندکرد، ولوله ای به پا می شد. اما هرکدام وسط لبه دوزی ها و پسدوز زدن ها، دارند فراز و فرودهای زندگی شان را با خود مرور می‌کنند. آن یکی که روسری سبز یشمی دارد، پنجاه و سه چهارساله نشان می دهد اما فقط چهل سال دارد. دیالیز پیرش کرده. نه فقط درمان، که عوارض فراجسمی، نگاه به چشمان غمگین پسر نوجوانش، سروکله زدن با همسایه های بی انصاف و صاحب خانه بی مروت به شمار چروک های پیشانی اش اضافه کرده. آن روزی که از بنیاد زنگ زدند گفتند می توانی بیایی اینجا دوره های خیاطی را همین طوری رایگان یاد بگیری و برای خودت روی چرخ کارکنی تا چرخ زندگی ات بچرخد. دلش می خواست برود توی محل، در تک تک خانه هایی را که هر روز با ترحم و خشم نگاهش می‌کردند، بکوبد و بگوید از امروز محتاج هیچ بنده خدایی نیست. حاج محمد خجسته یک تنه دارد برایم برادری می‌کند. خدابنده هایش را تنها نمی‌گذارد. اما حالا چطور باورکند دارد کنار استکان چای میان وعده اش، خرمای ختم حاج محمد را می خورد. درد رفتن او، از روزهای تمام نشدنی درمان، جانکاه تر است.

غصه هایی میان رگ ها

هربار می رفت برای بستری شدن، با خودش حساب می‌کرد با هزینه این جلسه می توانستم فلان چیز را بخرم برای جهیزیه دخترم بگذارم کنار. متر هزینه های درمانش، اقلام جهیزیه دخترش بود. اصلا انگار سم توی خونش، نه فقط برای مواد غذایی توی بدنش که بابت همین غصه ها بود. روزی که فهمید بنیاد، برای خانواده های بی بضاعت تحت پوشش، جهیزیه می دهد، انگار دستگاه دیالیز داشت با جان بیشتری کار می‌کرد. خون، پاک تر و شفاف تر می شد و وقتی سوزن ها را از تنش می‌کشیدند انگار یکی دوسال جوان تر شده بود. حاج محمد، فکر همه چیزش را کرده بود. آدم باخدا و دین داری که می دانست هرکس کارش به این مرض بی درمان برسد، چطور دار و ندارش را از دست می دهد. راهی که جز پیوند کلیه پایانی نداشت و اگر کسی دستش به دهنش نمی رسید، حتی اگر از عوارض درمان نمی مرد، شاید از غصه های پی در پی جان می داد. اما روزی که خبر رسید، حاج محمد دیگر خسته شده و دل برداشته از این کره خاکی و بنیاد را سپرده به بازمانده ها، انگار خون توی لوله ها، سیاه شده بود. روز خاک سپاری، دخترش زیر بغل هایش را گرفته بود. دختری که حالا با جهیزیه بنیاد رفته بود سر خانه و زندگی اش و امروز حاج محمد را به سوی خانه ابدی همراهی می‌کرد.

نقطه روشنی در دل سیاهی ها

مرد می‌گفت ما اگر بچه دار می شدیم زندگی بهتری داشتیم. بچه دار نشدن آن ها ربطی به کلیه های زن نداشت. اعتیاد تا مغز استخوان مرد پیش رفته بود. عین خیالش نبود این زن با کدام پول دارد درمان می شود. بنیاد اگر نبود، همان دو سه ماه اول کار تمام می شد. هم کار جسم ناتوانش، هم کار روح خسته اش. یک روز پرستار مجموعه آمده بود بالای سرش داشت حال و احوال می‌کرد که گفت می توانی بروی پیش مشاوره های رایگان مرکز. درمان ترک اعتیاد هم داریم. هزینه ای هم ندارد. حالا که به داد جسمت رسیدی، یک فکری هم به حال شالوده از هم پاشیده زندگی ات کن. مشاوره های اینجا کاربلد ند. حاج محمد آقای خجسته خودش تأکید کرده چهارنفر آدم حسابی بیایند پای کار. خوب می داند آدم هایی که اینجا تحت پوشش اند، چه روزگار غریبی دارند. خدا را چه دیدی. یک موقع دیدی خودت درمان شدی، شوهرت ترک کرد، بعد هم همین جا هزینه های نابارووری را تقبل می‌کنند می روید پی درمان و بچه دار شدن. تمام سه چهار ساعتی که زیر دستگاه بود، لحظه به لحظه اش داشت خیال بافی روزهای نیامده را می‌کرد. از تصور اینکه یک نفر پیدا شده این طور زیر بال و پر آدم هایی شبیه به او را گرفته، قلبش به شماره می افتاد. می‌گشت توی گذشته اش ببیند کجا، کی، کدام قدم خیری برداشته که خدا حاج محمد را سر راهش گذاشته است، اما آن روزی که بسته های معیشتی با برچسب آگهی ترحیم حاج محمد آمد تا پشت در خانه اش، به اندازه روز اولی که فهمید باید دیالیز شود، فروریخت. یکی رفته بود، که آمدنش تنها نقطه روشن زندگی اش بود. حاج محمد خجسته توی همان شهریوری از دنیا رفت که شوهرش از کمپ بیرون آمده بود و خونش عین خون او بعد دیالیز، پاکیزه و سالم بود.

مختصری درباره بنیاد خیریه خجسته

این مجموعه که از سال ۱۳۹۴ به همت حاج محمد خجسته باقرزاده با هدف انجام امور خیریه تأسیس شده، در جهت حمایت از بیماران کلیوی و با آگاهی از مشکلات متعدد این افراد اقدام به فعالیت کرد. خدمات این مجموعه به مرور شامل بیماران بی بضاعت شهرستان های تابعه استان خراسان نیز شد. این مجموعه با حفظ منزلت انسانی بیماران، درصدد ایجاد رفاه بیماران مبتلا به نارسایی کلیه و خانواده هایشان فعالیت می‌کند. اهدای بیش از دویست سرویس جهیزیه به دختران و پسران خانواده بیماران، ارائه خدمات مشاوره و ترک اعتیاد به خانواده های درگیر، تأمین هزینه پوشاک و کمک هزینه های تحصیلی فرزندان، برگزاری تورهای زیارتی تفریحی برای مشتاقان نیازمند، توزیع غذای گرم و بسته های معیشتی به نیازمندان تحت پوشش تنها گوشه ای از خدمات این بنیاد است. حاج محمد خجسته، برادر همسر معظم انقلاب، پیش از این نیز از سال ۱۳۶۳ در قالب بنیاد حمایت از بیماران کلیوی به تأمین هزینه های درمان این بیماران مشغول بود و سرانجام در ۱۵ شهریور ۱۴۰۰ دار فانی را وداع گفت و در رواق حضرت زهرا(س) حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد.



مرحوم خجسته با لباس خادمی امام رضا(ع)





دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۱۲٪
۳۶° ↑۱۷° ↓
صبح ۱۸
ظهر ۳۲
عصر ۳۳
شب ۲۹

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۰:۰۴
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۶:۳۳
غروب آفتاب ۱۷:۵۳:۲۹
اذان صبح فردا ۰۳:۴۰:۳۵
اذان مغرب ۱۸:۱۱:۵۸
طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۷:۲۴

عکس روز





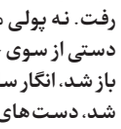


عزاداری پزشکیان با تبریزی های مقیم مشهد

مسعود پزشکیان، رئیس جمهور کشورمان هم زمان با شهادت علی ابن موسی الرضا(ع) به مشهد آمد تا نخستین سفر استانی اش به مشهد را با زیارت بارگاه مطهر رضوی آغاز کند. تصاویر پیش رو حضور سرزده پزشکیان در جمع عزاداران هیئت تبریزی های مشهد الرضا(ع) است.

آهوی ضامن دار

نامه ای برای امروز



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

نامه مهیبی است، قبلش مهیب تر. فکر کن امامت، عزیز دلت، مهم ترین آدم جهان که آسمانیان به واسطه او به زمین نگاه می کنند قلم و کاغذ بردارد و برای تو کلمه خرج کند. کلمه ها را کنار هم ریسه کند. بچیند، صیقل بدهد بعد کاغذ را کنار بگذارد مرکبش خشک شود. بعد آن را تاکند، لوله کند، در جایی، پاکتی، جلدی بگذارد و بدهد یک آدم امین برای تو بیاورد. تو چقدر باید آدم مهمی باشی و امام چقدر باید مهربان باشد که برای تو وقت بگذارد و مختص تو چیزی بنویسد و بعد در آن، هوای بقیه شیعیان و هوادارانش را هم داشته باشد.

نامه، نامه مختصری است. لفاظی ندارد. تعارف ندارد، جاهایی ترسناک است و بیم دهنده و جاهایی قند در دل آدمی آب می کند. این نامه را من توی قسمت یادداشت های گوشی ام دارم و هر از گاهی توی صف نانوایی، توی پرواز، توی تاکسی همین چند پاراگراف را می خوانم و هی قربان صدقه کلماتش می روم.

این نامه را حضرت امام رضا جانمان برای عبدالعظیم حسنی نوشته. نسبش به امام حسن مجتبی(ع) می رسد و محضر امام رضا(ع) و امام جواد(ع) را درک کرده است و بسیار در زیارت مزارش ثواب نوشته اند.

این نامه را با هم مرور کنیم و جملاتش را آهسته بخوانید. نرم بخوانید. لذت ببرید و سعی کنید آن قدر بخوانید که ملکه ذهنتان شود:

«ای عبدالعظیم! سلام گرم مرا به دوستدارانم برسان و به آنان بگو: در دل های خویش برای شیطان راهی نگشایند و آنان را به راست گویی در گفتار و ادای امانت و سکوت پرمعنا و ترک درگیری و جدال در کارهای بیهوده و بی فایده فراخوان و به صله رحم و رفت و آمد با یکدیگر و رابطه گرم و دوستانه با هم دعوت کن. زیرا این کار باعث تقرب به خدا و من و دیگر اولیای اوست. دوستان ما نباید فرصت های گران بهای زندگی و وقت ارزشمند خود را به دشمنی با یکدیگر تلف کنند. من با خود عهد کرده ام که هر کس مرتکب این گونه امور شود یا به یکی از دوستانم و رهروانم خشم کند و به او آسیب رساند از خدا بخواهم که او را به سخت ترین کیفر دنیوی مجازات کند و در آخرت نیز این گونه افراد از زیانکاران خواهند بود. به دوستان ما توجه دهد که خدا نیکوکرداران آنان را مورد بخشایش خویش قرار داده و بدکاران آنان را جز، آن هایی که بدو شرک ورزند یا یکی از دوستان ما را برنجانند یا در دل نسبت به آنان کینه بپرورند، همه را مورد عفو قرار خواهد داد اما از آن سه گروه نخواهد گذشت و آنان را مورد بخشایش خویش قرار نخواهد داد. جز اینکه از نیت خود بازگردند و اگر از این اندیشه و عمل زشت خویش بازگردند. مورد آمرزش خواهند بود اما اگر همچنان باقی باشند، خداوند روح ایمان را برای همیشه از دل آنان خارج ساخته و از ولایت ما نیز بیرون خواهد برد و از دوستی ما اهل بیت(ع) نیز بی بهره خواهند بود و من از این لغزش ها به خدا پناه می برم.



«یاعلی ابن موسی الرضا» کار مشترکی از سپیده حسین جواد و الهام شفیعی

کتابخوان

کتابی از کرامات امام(ع)

کتاب «به بلندای آن ردا» به قلم سید علی شجاعی، اثری داستانی است که به کرامات علی ابن موسی الرضا(ع) و داستان زندگی ایشان از زوایه ای متفاوت پرداخته است. «به بلندای آن ردا» از یک اتفاق داستانی شروع می شود که تا پیش از این کمتر در منابع داستانی و تاریخی درباره آن سخنی به میان آورده شده است. این اثر با روایت صحبت و مؤانست مأمون، خلیفه عباسی و معشوقه اش آغاز می شود. معشوقه در بستر بیماری است و مأمون را وادار می کند تا درباره اشتباهاتش از زمان آغاز ولایت عهدی تا شهادت امام رضا(ع)، به او توضیح دهد و توجیهات مأمون و سؤال و جواب های معشوقه، مأمون را به محکمه می کشاند.

از سوی دیگر این کتاب از زاویه شقی ترین و منفورترین مرد زیسته در دوران زندگی امام رضا(ع) به شرح زندگی و کرامات امام می پردازد و همین مسئله روایت داستانی کتاب را خواندنی می کند. در دل روایت های داستانی کتاب مخاطب با سیر تاریخی زندگی امام رضا(ع) و فراز و فرودهایش آشنا می شود. نویسنده در این راه با تغییر زاویه دید خود توانسته با استفاده از مستندات تاریخی متعدد، شرح زندگانی امام هشتم(ع) را بازگو کند.

در بخشی از این کتاب می خوانیم: «پاسخ تو همین است غادیه! خواندمش که امارتش بدهم؛ تو کی شنیدی از من که بخواهمش تا مرور اقتلگاهش کنم؟ اشک های غادیه باز تند بر گونه هایش می ریزد: او را چه حاجت به امارت و سیادتی که تو بدهی اش؟ خواندی اش چون تو محتاجش بودی! چون همه راه ها را بسته می دیدی. چون روزی نبود که خبر قیامی نرسد و شبی نبود که آسوده سر بر بالین...» «به بلندای آن ردا» سال گذشته در ۱۵۶ صفحه توسط انتشارات نیستان هنر منتشر شد.

